



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسین طباطبائی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۵-۱۳۹۴

جلسه بیست و نهم؛ سه شنبه ۱۳۹۴/۹/۲۴

۶. موثقی منصور بن یونس:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عُيَيْسِ بْنِ هِشَامٍ وَصَالِحِ بْنِ خَالِدٍ جَمِيعاً عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ قَالَ: سَأَلْتُ الْعَبْدَ الصَّالِحَ عليه السلام وَهُوَ بِالْعَرِيضِ فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي تَزَوَّجْتُ امْرَأَةً وَكَانَتْ تُحِبُّنِي فَتَزَوَّجْتُ عَلَيْهَا ابْنَةَ خَالِي وَقَدْ كَانَ لِي مِنَ الْمَرْأَةِ وَلَدٌ فَرَجَعْتُ إِلَى بَغْدَادَ فَطَلَّقْتُهَا وَاحِدَةً ثُمَّ رَاجَعْتُهَا ثُمَّ طَلَّقْتُهَا الثَّانِيَةَ ثُمَّ رَاجَعْتُهَا ثُمَّ خَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهَا أُرِيدُ سَفْرِي هَذَا حَتَّى إِذَا كُنْتُ بِالْكُوفَةِ أَرَدْتُ النَّظَرَ إِلَى ابْنَةِ خَالِي فَقَالَتْ أُخْتِي وَخَالَتِي لَا تَنْظُرِي إِلَيْهَا وَاللَّهِ أَبَدًا حَتَّى تُطَلِّقَ فَلَانَةَ فَقُلْتُ وَيْحَكُمْ وَاللَّهِ مَا لِي إِلَى طَلَّاقِهَا مِنْ سَبِيلٍ فَقَالَ لِي هُوَ مَا شَأْنُكَ لَيْسَ لَكَ إِلَى طَلَّاقِهَا مِنْ سَبِيلٍ فَقُلْتُ إِنَّهُ كَانَ لِي مِنْهَا ابْنَةٌ وَكَانَتْ بِبَغْدَادَ - وَكَانَتْ هَذِهِ بِالْكُوفَةِ وَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهَا قَبْلَ ذَلِكَ بِأَرْبَعِ فَأَبَوْا عَلَيَّ إِنَّا تَطَلَّقْتُهَا ثَلَاثًا وَ لَا وَاللَّهِ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا أَرَدْتُ اللَّهَ وَ لَا أَرَدْتُ إِلَّا أَنْ أَدَارِيَهُمْ عَنْ نَفْسِي وَقَدْ امْتَلَأَ قَلْبِي مِنْ ذَلِكَ فَمَكَثَ طَوِيلًا مُطْرِقًا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ هُوَ مُتَبَسِّمٌ فَقَالَ: أَمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِشَيْءٍ وَ لَكِنْ إِنْ قَدَّمُوكَ إِلَى السُّلْطَانِ أَبَانَهَا مِنْكَ.^۱

مرحوم کلینی رحمته الله این روایت را از حمید بن زیاد^۲ نقل می کند که [واقفی و] ثقه است. ابن سماعه هم

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۲، کتاب الطلاق، أبواب مقدماته و شرایطه، باب ۳۸، ح ۱، ص ۸۷ و الکافی، ج ۶، ص ۱۲۷.

۲. رجال النجاشی - فهرست أسماء مصنفی الشیعة، ص ۱۳۲.

الحسن بن محمد بن سماعة^١ است كه گرچه [واقفي و] معاند در وقف بوده، اما ثقه می باشد. در ادامه سند

حميد بن زياد بن حماد بن حماد بن زياد هوار الدهقان أبو القاسم، كوفي سكن سورا، و انتقل إلى نينوى - قرية على العلقمى إلى جنب الحائر على صاحبه السلام، كان ثقة واقفا، وجها فيهم. سمع الكتب و صنف كتاب الجامع في أنواع الشرائع، كتاب الخمس، كتاب الدعاء، كتاب الرجال، كتاب من روى عن الصادق [عليه السلام]، كتاب الفرائض، كتاب الدلائل، كتاب ذم من خالف الحق و أهله، كتاب فضل العلم و العلماء، كتاب الثلاث و الأربع، كتاب النوادر و هو كتاب كبير. أخبرنا أحمد بن علي بن نوح قال: حدثنا الحسين بن علي بن سفيان قال: قرأت على حميد بن زياد كتابه كتاب الدعاء. و أخبرنا الحسين بن عبيد الله قال: حدثنا أحمد بن جعفر بن سفيان عن حميد بكتبه. قال أبو المفضل الشيباني: أجازنا سنة عشر و ثلاثمائة. و قال أبو الحسن علي بن حاتم: لقيته سنة ست و ثلاثمائة و سمعت منه كتابه (كتاب) الرجال قراءة، و أجاز لنا كتبه. و مات حميد سنة عشر و ثلاثمائة.

✓ الفهرست (للشيخ الطوسي)، ص ٦٠:

حميد بن زياد من أهل نينوى، قرية إلى جانب الحائر على ساكنه السلام، ثقة كثير التصانيف، روى الأصول أكثرها، له كتب كثيرة على عدد كتب الأصول، أخبرنا برواياته كلها و كتبه أحمد بن عبدون عن أبي طالب الأنباري عن حميد، و أخبرنا أيضا عدة من أصحابنا عن أبي المفضل عن ابن بطة عنه، و أخبرنا بها أيضا أحمد بن عبدون عن أبي القاسم علي بن حبشى بن قونى بن محمد الكاتب عن حميد.

✓ رجال الشيخ الطوسي - الأبواب، ص ٤٢١:

حميد بن زياد، من أهل نينوى، قرية بجنب الحائر على ساكنه السلام، عالم جليل، واسع العلم كثير التصانيف، قد ذكرنا طرفا من كتبه فى الفهرست.

١. رجال النجاشي - فهرست أسماء مصنفى الشيعة؛ ص: ٤٠

الحسن بن محمد بن سماعة أبو محمد الكندى الصيرفى من شيوخ الواقفة كثير الحديث فقيه ثقة و كان يعاند فى الوقف و يتعصب. أخبرنا محمد بن جعفر المؤدب قال: حدثنا أحمد بن محمد قال: حدثنى أبو جعفر أحمد بن يحيى الأودى قال: دخلت مسجد الجامع لأصلى الظهر، فلما صليت رأيت حرب بن الحسن الطحان و جماعة من أصحابنا جلوسا فملت إليهم فسلمت عليهم و جلست و كان فيهم الحسن بن سماعة فذكروا أمر الحسين بن علي عليه السلام و ما جرى عليه ثم من بعد زيد بن علي و ما جرى عليه و معنا رجل غريب لا نعرفه، فقال: يا قوم عندنا رجل علوى بسر من رأى من أهل المدينة ما هو إلا ساحر أو كاهن، فقال له ابن سماعة: بمن يعرف، قال: علي بن محمد بن الرضا فقال له الجماعة: و كيف تبينت ذلك منه، قال: كنا جلوسا معه على باب داره - و هو جارنا بسر من رأى نجلس إليه فى كل عشية نتحدث معه - إذ مر بنا قائد من دار السلطان معه خلع، و معه جمع كثير من القواد و الرجالة و الشاكريّة و غيرهم فلما رأى علي بن محمد وثب إليه و سلم عليه و أكرمه، فلما أن مضى قال لنا هو فرح بما هو فيه و غدا يدفن قبل الصلاة، فعجبنا من ذلك و قمنا من عنده، و قلنا هذا علم الغيب فتعاهدنا ثلاثة إن لم يكن ما قال إن نقتله و نستريح منه، فإنى فى منزلى و قد صليت الفجر إذ سمعت غلبة فقممت إلى الباب، فإذا خلق كثير من الجند و غيرهم و هم يقولون: مات فلان القائد البارحة سكر و عبر من موضع إلى موضع فوقع و اندقت عنقه، فقلت أشهد أن لا إله إلا الله و خرجت أحضره و إذا الرجل كما قال أبو الحسن ميت فما برحت حتى دفنته و رجعت، فتعجبنا جميعا من هذه الحال.

و ذكر الحديث بطوله. فأنكر الحسن بن سماعة ذلك لعناده فاجتمعت الجماعة الذين سمعوا هذا معه فوافقوه و جرى من بعضهم ما ليس هذا موضعا لإعادته. و له كتب، منها: النكاح، الطلاق، ... و قال حميد توفى أبو علي ليلة الخميس لخمس خلون من جمادى الأولى سنة ثلاث و ستين و مائتين بالكوفة و صلى عليه إبراهيم بن محمد العلوى، و دفن فى جعفى.

✓ الفهرست (للشيخ الطوسي)، ص ٥١:

الحسن بن محمد بن سماعة الكوفى واقفى المذهب إلا أنه جيد التصانيف نقى الفقه حسن الانتقاد و له ثلاثون كتابا، منها، كتاب القبلة، كتاب الصلاة، كتاب الصيام، كتاب الشراء و البيع، كتاب الفرائض، كتاب النكاح، كتاب الطلاق، كتاب الحيض، كتاب وفاة أبي عبد الله عليه السلام، كتاب

دو شاخه دارد یکی از طریق عبّیس بن هشام و دیگری از طریق صالح بن خالد که هر دو ثقه هستند و جمیعاً از منصور بن یونس ثقه^۱ نقل می‌کنند [هرچند جناب شیخ طوسی رحمته الله ایشان را واقفی می‌داند. بنابراین سند روایت تمام است و از آن تعبیر به موثقه می‌شود].

منصور بن یونس می‌گوید از امام کاظم علیه السلام سؤال کردم در حالی که حضرت در منطقه غریض^۲ بودند و خدمت حضرت عرض کردم: فدایتان شوم! من با زنی ازدواج کرده‌ام که به من علاقه دارد، سپس با دختر دایی‌ام هم ازدواج کردم. برای من از آن زن [اول] بچه‌ای است. پس به بغداد برگشتم و آن زن را یک بار طلاق دادم سپس به او رجوع کردم، دوباره طلاقش دادم و سپس به او رجوع کردم. سپس از نزد او خارج شدم به اراده‌ی همین سفری که [الان خدمت شما هستم] تا این که به کوفه رسیدم و قصد کردم سراغ دختر دایی‌ام بروم، اما خواهر و خاله‌ام گفتند: به خدا قسم تا ابد به او نگاه نمی‌کنی مگر این که فلانی (یعنی زن اول) را طلاق بدهی. گفتم: وای بر شما! به خدا قسم راهی برای من بر طلاق او نیست (و نمی‌توانم او را طلاق بدهم). حضرت به من فرمودند: چرا راهی برای طلاق آن زن نداری؟! عرض کردم: من از آن زن دختری دارم و آن زن در بغداد است و دختر دایی‌ام در کوفه است و چهار روز قبل از نزد

الطهور کتاب السهو، کتاب المواقیب، کتاب الزهد، کتاب البشارات، کتاب الدلائل، کتاب العبادات، کتاب الغیبة، و مات ابن سماعه سنة ثلاث و ستین و مائتین فی جمادی الأولى و صلی علیه ابراهیم بن محمد العلوی و دفن فی جعفی، أخبرنا بجمیع کتبه و روایاته أحمد بن عبدون عن أبی طالب الأنباری عن حمید بن زیاد التینوی عنه، و أخبرنا أحمد بن عبدون عن علی بن محمد بن الزبیر عن علی بن الحسن بن فضال عن الحسن بن محمد بن سماعه.

✓ رجال الشيخ الطوسی - الأبواب، ص ۳۳۵:

الحسن بن محمد بن سماعه، واقفی، مات سنة ثلاث و ستین و مائتین، یکنی أبا علی، له کتب ذکرناها فی الفهرست.

۱. رجال الشيخ الطوسی - الأبواب، ص ۳۴۳:

منصور بن یونس بزرج، له کتاب، واقفی.

✓ الفهرست (للشیخ الطوسی)، ص ۱۶۴:

منصور بن یونس بزرج، له کتاب، أخبرنا به جماعة عن أبی المفضل عن ابن بطة عن أحمد بن محمد بن عیسی عن علی بن حدید، و محمد بن إسماعیل بن بزیع، و ابن أبی عمیر عنه.

✓ رجال الشيخ الطوسی - الأبواب، ص ۳۰۶:

منصور بن یونس القرشی، مولا هم، یکنی أبا یحیی، یقال له: بزرج، روی عن أبی الحسن أيضا.

✓ رجال النجاشی - فهرست أسماء مصنفی الشيعة، ص ۴۱۲:

منصور بن یونس بزرج أبو یحیی و قیل أبو سعید، کوفی، ثقة، روی عن أبی عبد الله و أبی الحسن علیهما السلام. له کتاب أخبرنا الحسين قال: حدثنا أحمد بن جعفر قال: حدثنا حمید قال: حدثنا ابن سماعه، عن عبیس، عن منصور بكتابه.

۲. لسان العرب، ج ۷، ص ۱۸۵:

و العریض، بضم العين، مصغر: وادٍ بالمدينة به أموالٌ لأهلها.

✓ تاج العروس، ج ۱۰، ص ۹۳:

و عریض، کزبیر: وادٍ بالمدينة، علی ساکنها أفضل الصلاة و السلام، به أموالٌ لأهلها.

او خارج شدم، [اما] خواهر و خاله‌ام، دختر دایی‌ام را از من پنهان کردند تا این که آن زن [اول] را برای سومین بار طلاق دهم. در حالی که به خدا قسم - فدایتان شوم - من در [طلاق] اراده‌ی خدا را نکردم، بلکه قصدم نبود مگر این که آن‌ها را به مدارا با خودم وادار کنم و دلم از طلاق‌ی که داده‌ام پُر است. حضرت مدت زیادی مکث کردند در حالی که سر مبارکشان را پایین انداخته بودند، سپس سرشان را بلند کردند در حالی که متبسم بودند و فرمودند: اما بین تو و خدا، چیزی بر عهده‌ات نیست (یعنی طلاق باطل است) اما اگر تو را پیش حاکم ببرند، آن زن را از تو جدا می‌کند.

بررسی دلالت موثقه منصور بن یونس

شکی نیست که این روایت بیان می‌کند طلاق منصور بن یونس باطل است و اثری بر آن مترتب نیست، منتها بحث در این است که چرا این طلاق بی‌ارزش است؟

دو احتمال در این جا وجود دارد؛ احتمال اول این که بطلان طلاق به این خاطر است که منصور بن یونس اصلاً قصد طلاق نکرده بود. احتمال دیگر این که منصور قصد طلاق کرده اما چون این طلاق، اکراهی و به خاطر رهایی از فشار خواهر و خاله‌اش بوده، باطل است. اگر بطلان طلاق به جهت احتمال اول یعنی فقدان قصد باشد، این روایت نمی‌تواند شاهده‌ی بر ما نحن فیه باشد، اما اگر به خاطر احتمال دوم باشد، روایت دلالت می‌کند که طلاق مکروه باطل است و مفید برای اثبات مطلبی است که درصدد آن هستیم.

به نظر می‌آید بطلان طلاق به جهت احتمال دوم است، یعنی کأن آقای منصور بن یونس گمان می‌کرد حالا که مثل سایرین قصد طلاق کرده، بدین جهت طلاق سوم محقق شده و آن زن بر او بدون محلل حرام مؤبد شده باشد. و این که بگوییم نگرانی او بدین جهت بوده که طلاق به صرف صیغه و بدون قصد واقع شود، احتمال بعیدی است. بنابراین چون قصد طلاق کرده بود لذا نگران بود و خدمت حضرت عرض می‌کند «فَأَبَوْا عَلَيَّ إِلَّا تَطْلِقَهَا ثَلَاثًا» و سپس می‌گوید: «لَا وَاللَّهِ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا أَرَدْتُ اللَّهُ وَ لَا أَرَدْتُ إِلَّا أَنْ أُدَارِيَهُمْ عَنْ نَفْسِي وَ قَدْ اِمْتَلَأَ قَلْبِي مِنْ ذَلِكَ»، در حالی که اگر قصد طلاق نکرده بود، اولی این بود که اینطور بگوید «و ما اردت الطلاق و لا قصدت الطلاق». بنابراین به نظر می‌رسد بطلان طلاق، به خاطر اکراهی بوده که از ناحیه‌ی خواهر و خاله‌اش محقق شده است.

البته نکته‌ای در این روایت وجود دارد که در مباحث بعدی هم مفید است و آن این که آن‌ها فی الجمله این قدرت را داشتند که منصور را از حشش محروم کنند و این‌طور نبوده که مؤثری انجام نداده باشند، بلکه - به اندازه‌ی قدرتشان - او را عملاً از حشش محروم کرده و رفع محرومیت را منوط به طلاق کرده بودند و

این بالاتر از وعید است.

به هر حال این نکته‌ی مهمی است و در زندگانی روزمره کاربرد دارد، لذا اگر در مواردی زوج را تحت فشار قرار دهند و از بعض حقوقش محروم کنند تا همسرش را طلاق دهد و انگیزه‌ی زوج هم برای طلاق فقط رفع این محدودیتها باشد، چنین طلاق‌ی باطل است و اثری ندارد. اما اگر زوج بعد از فشار دیگران، با طیب نفس طلاق دهد، آن مسأله‌ی دیگری است که ما به تبع مرحوم شیخ بعداً به آن می‌پردازیم.

اما برای این که معنای اکراه روشن شود و این که آیا مرادف با جبر است یا نه، مناسب است روایتی را در این جا ذکر کنیم.^۱

- روایت عبدالله بن سنان:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُوسَى بْنِ سَعْدَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: لَا يَمِينُ فِي غَضَبٍ وَلَا فِي قَطِيعَةٍ رَحِمٍ وَلَا فِي جَبْرٍ وَلَا فِي إِكْرَاهٍ قَالَ قُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ فَمَا فَرَقُ بَيْنَ الْجَبْرِ وَالْإِكْرَاهِ؟ قَالَ: الْجَبْرُ مِنَ السُّلْطَانِ وَيَكُونُ الْإِكْرَاهُ مِنَ الزَّوْجَةِ وَالْأُمِّ وَالْأَبِ وَلَا يَسْ ذَلِكَ بِشَيْءٍ. وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُوسَى بْنِ سَعْدَانَ مِثْلَهُ وَرَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ.

وَرَوَاهُ فِي مَعَانِي الْأَخْبَارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيَّهِ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ مُوسَى بْنِ سَعْدَانَ وَتَرَكَ قَوْلَهُ وَلَا قَطِيعَةَ رَحِمٍ. وَرَوَاهُ أَيْضاً عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ مِثْلَهُ.^۲

این روایت از لحاظ سند به خاطر موسی بن سعدان^۳ که تضعیف شده و نیز عبدالله بن القاسم^۱ که در

۱. اگر بیانی را که مرحوم شیخ در مورد عدم خصوصیت طلاق در بطلان به سبب إکراه فرمودند در مورد یمین هم بپذیریم، از این روایت نیز می‌توان استفاده کرد که بیع مکره باطل است.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۳، کتاب الایمان، باب ۱۶، ح ۱، ص ۲۳۵ و الکافی، ج ۷، ص ۴۴۲.

۳. رجال النجاشی - فهرست أسماء مصنفی الشیعة، ص ۴۰۴.

موسی بن سعدان الحنطای ضعیف فی الحدیث، کوفی، له کتب کثیره، منها: کتاب الطرائف، أخبرنا محمد بن محمد عن أبي غالب أحمد بن محمد قال: حدثني جدي محمد بن سليمان، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب به.

شأنش وارد شده «كذاب، غال، يروى عن الغلاة، لا خير فيه و لا يعتد بروايته» ناتمام است. الا اين كه بعض علماء خواسته‌اند از طريقي سند اين روايت را تصحيح كنند، به اين صورت كه هرچند مرحوم صدوق رحمته در من لا يحضره الفقيه اين روايت را با سند خود به عبدالله بن القاسم نقل کرده است، اما چون راوي مباشر اين روايت عبدالله بن سنان است و مرحوم صدوق در مشيخه سند صحيح به روايات عبدالله بن سنان دارد^۲، لذا از طريق ضم سند مذکور در مشيخه می‌توان سند روايت را تصحيح کرد.

اما به نظر ما از اين طريق نمی‌توان سند روايت را تصحيح کرد؛ زیرا سندی كه مرحوم صدوق رحمته در مشيخه به روايات عبدالله بن سنان ذكر می‌كند، مربوط به رواياتی است كه ایشان با حذف سلسله سند، مستقيماً از عبدالله بن سنان نقل کرده، اما مرحوم صدوق اين روايت را مستقيماً از طريق عبدالله بن سنان نقل نکرده بلکه از طريق عبدالله بن القاسم از عبدالله بن سنان نقل کرده است. بنابراین نمی‌توان سند ایشان به عبدالله بن سنان را به اين روايت ضميمه کرده و آن را تصحيح کرد.

عبدالله بن سنان^۳ می‌گوید امام صادق عليه السلام فرمودند: قسمی در حال عصبانیت نیست، و نه در قطع رحم و

✓ رجال ابن الغضائری - كتاب الضعفاء، ص ۹۰:

موسی بن سعدان، الحنّاط، كوفي. روى عن أبي الحسن عليه السلام. ضعيف، فى مذهبه غلو.

۱. رجال النجاشی - فهرست أسماء مصنفی الشيعة، ص ۲۲۶:

عبد الله بن القاسم الحضرمی المعروف بالبطل، كذاب، غال، يروى عن الغلاة، لا خير فيه و لا يعتد بروايته. له كتاب يرويه عنه جماعة. أخبرنا أحمد بن محمد بن عمران قال: حدثنا محمد بن همام قال: حدثنا عبد الله بن العلاء قال: حدثنا محمد بن الحسن بن شمون قال: حدثنا عبد الله بن عبد الرحمن عنه بكتابه.

✓ رجال ابن الغضائری - كتاب الضعفاء، ص ۷۸:

عبد الله بن القاسم، الحضرمی، كوفي. ضعيف - أيضا - غال، متهافت، لا ارتفاع به.

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۴۳۱:

[بيان الطريق إلى عبد الله بن سنان]

و ما كان فيه عن عبد الله بن سنان فقد روئيه عن أبي - رضى الله عنه - عن عبد الله بن جعفر الحميرى، عن أيوب بن نوح، عن محمد بن أبي عمير، عن عبد الله بن سنان، و هو الذى ذكر عند الصادق عليه السلام فقال: أما إنه يزيد على السنّ خيراً.

۳. در بين روايات دو نفر به نام «ابن سنان» وجود دارد؛ یکی عبدالله بن سنان^{*} که ثقة است و به تعبیر مرحوم بروجردی رحمته در طبقه پنجم روايات قرار دارد و دیگری محمد بن سنان^{**} که مختلف^۳ فيه است و در طبقه ششم قرار دارد که ما نتوانستیم وثاقتش را احراز کنیم، هرچند برخی او را توثيق می‌کنند:

* رجال النجاشی، ص ۲۱۴:

عبدالله بن سنان بن طريف مولى بنى هاشم، يقال مولى بنى أبى طالب، و يقال مولى بنى العباس. كان خازناً للمنصور و المهدي و الهادي و الرشيد، كوفي، ثقة، من أصحابنا، جليل، لا يطعن عليه فى شيء، روى عن أبى عبد الله عليه السلام، و قيل: روى عن أبى الحسن موسى عليه السلام و ليس بثبت. له كتاب الصلاة الذى يعرف بعمل يوم و ليلة، و كتاب الصلاة الكبير، و كتاب فى سائر الأبواب من الحلال و الحرام. روى هذه الكتب عنه

نیز اگر با جبر یا إکراه باشد. عرض کردم: خداوند کار شما را به صلاح آورد، چه فرقی بین جبر و إکراه وجود دارد؟ فرمودند: جبر از ناحیه‌ی سلطان است، اما إکراه از ناحیه‌ی همسر، مادر و پدر است و چیزی بر إکراه نیست.

همان‌طور که عرض کردیم سند این روایت ناتمام است، اما علی فرض صدور روایت، حضرت بین جبر و إکراه فرق گذاشتند، علی رغم این‌که لغویین معروف فرقی نگذاشتند؛ مثلاً در کتاب العین خلیل بن احمد این چنین آمده است: «الجبر: الاسم، و هو أن تجبر إنسانا علی ما لا یرید و تُکرهه جبریة علی کذا»^۱ که ظاهر عبارت ایشان این است که «اجبرته علی کذا» با «أکرهته علی کذا» یک معنا دارد.

جماعات من أصحابنا لعظمه فی الطائفة و ثقته و جلالته. أخبرنی الحسین بن عبید الله قال: حدثنا أحمد بن جعفر قال حدثنا حمید عن الحسن بن سماعه، عن عبد الله بن جبلة عنه.

*** رجال النجاشی - فهرست أسماء مصنفی الشيعة، ص ۳۲۸:

محمد بن سنان أبو جعفر الزاهری من ولد زاهر مولی عمرو بن الحمق الخزاعی، كان أبو عبد الله بن عیاش یقول: حدثنا أبو عیسی محمد بن أحمد بن محمد بن سنان قال: هو محمد بن الحسن بن سنان مولی زاهر توفی أبوه الحسن و هو طفل و كفه جده سنان فنسب إليه، و قال أبو العباس أحمد بن محمد بن سعید إنه روی عن الرضا علیه السلام قال: و له مسائل عنه معروفة، و هو رجل ضعیف جدا لا یعول علیه و لا یلتفت إلى ما تفرّد به، و قد ذكر أبو عمرو فی رجاله قال: أبو الحسن علی بن محمد بن قتیبة النیسابوری (النیشابوری) قال: قال أبو محمد الفضل بن شاذان: لا أحل لكم أن ترووا أحادیث محمد بن سنان. و ذكر أيضا أنه وجد بخط أبي عبد الله الشاذانی أنى سمعت العاصمی یقول: إن عبد الله بن محمد بن عیسی الملقب ببنان قال: كنت مع صفوان بن یحیی بالكوفة فی منزل إذ دخل علينا محمد بن سنان فقال صفوان: إن هذا ابن سنان لقد هم أن یطیر غیر مرة فقصصناه حتی ثبت معنا، و هذا یدل علی اضطراب كان و زال، و قد صنف كتبا، منها: كتاب الطرائف أخبرناه الحسین عن أبي غالب عن جده أبي طالب محمد بن سلیمان عن محمد بن الحسین بن أبي الخطاب عنه به، و كتاب الأظلة، و كتاب المكاسب، و كتاب الحج، و كتاب الصيد و الذبائح، كتاب الشراء و البیع، كتاب الوصیة، كتاب النوادر. أخبرنا جماعة شیوخنا عن أبي غالب أحمد بن محمد عن عم أبيه علی بن سلیمان عن محمد بن الحسین بن أبي الخطاب عنه بها، و مات محمد بن سنان سنة عشرين و مائتين.

✓ الفهرست (للشیخ الطوسی)، ص ۱۴۳:

محمد بن سنان له كتب و قد طعن علیه و ضعف و كتبه مثل كتب الحسین بن سعید علی عددها و له كتاب النوادر و جمیع ما رواه إلا ما كان فیها من تخلیط أو غلو أخبرنا بكتبه و رواياته جماعة عن أبي جعفر ابن بابویه عن أبيه و محمد بن الحسن جمیعا عن سعد و الحمیری و محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین و أحمد بن محمد عنه، و أخبرنا أيضا ابن بابویه عن محمد بن علی ماجیلویه عن محمد بن أبي القاسم عمه عن محمد بن علی الصیرفی عنه.

✓ رجال الشیخ الطوسی - الأبواب، ص ۳۶۴:

محمد بن سنان، ضعیف.

✓ رجال ابن الغضائری - كتاب الضعفاء، ص ۹۲:

محمد بن سنان، أبو جعفر، الهمدانی، مولا هم - هذا أصح ما ینتسب إليه. ضعیف، غال، یضع (الحديث) لا یلتفت إليه.

۱. كتاب العین، ج ۶، ص ۱۱۵.

جوهری هم در الصحاح می گوید: «أَجْبَرْتُهُ عَلَى الْأَمْرِ: أَكْرَهْتَهُ عَلَيْهِ»^۱.

بنابراین به نظر می رسد مثل این دو نفر که از معتبرترین لغویین هستند، این دو لفظ را مرادف دانسته اند، ولی در روایت علی فرض صدور، حضرت بین جبر و إكراه فرق گذاشتند و شاید بتوان وجه فرق را این گونه بیان کرد که در جبر تقریباً یا تحقیقاً هیچ گونه راه تَخَلُّصی نیست و تَخَلُّف، ضرر سنگین در پی دارد، اما در إكراه می توان با تحمُّل بعض سختی ها از آن فرار کرد، پس كَأَنَّ إكْرَاهَ سَبْكَ تَرَاهُ جَبْرًا است.

والحمد لله رب العالمين

جواد احمدی

۱. الصحاح، ج ۲، ص ۶۰۸.

✓ لسان العرب، ج ۴، ص ۱۱۶:

وَجَبَرَ الرَّجُلَ عَلَى الْأَمْرِ يَجْبِرُهُ جَبْرًا وَجُبُورًا وَأَجْبَرَهُ: أَكْرَهَهُ، وَالْأَخْيَرَةُ أَعْلَى. وَقَالَ اللَّحْيَانِيُّ: جَبَرَهُ لَغَةٌ تَمِيمٌ وَحَدَّاهَا؛ قَالَ: وَعَامَّةُ الْعَرَبِ يَقُولُونَ: أَجْبَرَهُ. وَالْجَبْرُ: تَنْبِيْتُ وَقَوْعَ الْقَضَاءِ وَالْقَدْرِ. وَالْإِجْبَارُ فِي الْحُكْمِ، يُقَالُ: أَجْبَرَ الْقَاضِي الرَّجُلَ عَلَى الْحُكْمِ إِذَا أَكْرَهَهُ عَلَيْهِ. أَبُو الْهَيْثَمِ: وَالْجَبْرِيُّ الَّذِينَ يَقُولُونَ أَجْبَرَ اللَّهُ الْعِبَادَ عَلَى الذُّنُوبِ أَيْ أَكْرَهُهُمْ، وَمَعَاذَ اللَّهِ أَنْ يُكْرَهَ أَحَدًا عَلَى مَعْصِيَتِهِ وَلَكِنَّهُ عِلْمٌ مَا الْعِبَادُ. وَأَجْبَرْتُهُ: نَسَبْتُهُ إِلَى الْجَبْرِ، كَمَا يُقَالُ أَكْفَرْتُهُ: نَسَبْتُهُ إِلَى الْكُفْرِ. اللَّحْيَانِيُّ: أَجْبَرْتُ فَلَانًا عَلَى كَذَا فَهُوَ مُجْبَرٌ، وَهُوَ كَلَامٌ عَامَّةُ الْعَرَبِ، أَيْ أَكْرَهْتَهُ عَلَيْهِ. وَتَمِيمٌ يَقُولُ: جَبَرْتُهُ عَلَى الْأَمْرِ أَجْبَرُهُ جَبْرًا وَجُبُورًا؛ قَالَ الْأَزْهَرِيُّ: وَهِيَ لَغَةٌ مَعْرُوفَةٌ.

✓ تاج العروس، ج ۶، ص ۱۵۹:

وَجَبَرَهُ عَلَى الْأَمْرِ يَجْبِرُهُ جَبْرًا وَجُبُورًا: أَكْرَهَهُ كَأَجْبَرَهُ، فَهُوَ مُجْبَرٌ. الْأَخْيَرَةُ، أَعْلَى، وَعَلَيْهَا اقْتَصَرَ الْجَوْهَرِيُّ كصاحب الفصيح، وَحكاها أبو عليٍّ فِي «فَعَلْتُ وَأَفْعَلْتُ»، وَكَذَلِكَ ابْنُ دُرُسْتَوَيْهِ وَالْخَطَّابِيُّ وَصاحب الواعي. وَقَالَ اللَّحْيَانِيُّ:

جَبَرَهُ لَغَةٌ تَمِيمٌ وَحَدَّاهَا، قَالَ: وَعَامَّةُ الْعَرَبِ يَقُولُونَ: أَجْبَرَهُ.

وَقَالَ الْأَزْهَرِيُّ: وَجَبَرَهُ لَغَةٌ مَعْرُوفَةٌ، وَكَانَ الشَّافِعِيُّ يَقُولُ:

جَبَرَ السُّلْطَانُ، وَهُوَ حِجَازِيٌّ فَصِيحٌ؛ فَهَمَا لَفْتَانِ جَبْرَتَانِ:

جَبْرَتُهُ وَأَجْبَرْتُهُ غَيْرَ أَنَّ النَّحْوِيِّينَ اسْتَحْبَبُوا أَنْ يَجْعَلُوا جَبْرَتُ لَجَبْرِ الْعَظْمِ بَعْدَ كَسْرِهِ، وَجَبْرُ الْفَقِيرِ بَعْدَ فَاقَتِهِ، وَأَنْ يَكُونَ الْإِجْبَارُ مَقْصُورًا عَلَى الْإِكْرَاهِ؛ وَكَذَلِكَ جَعَلَ الْفَرَاءُ الْجَبَارَ مَنْ أَجْبَرْتُ لَا مِنْ جَبْرَتِي، كَمَا سَيَأْتِي.

وَفِي الْبَصَائِرِ: وَالْإِجْبَارُ فِي الْأَصْلِ: حَمْلُ الْغَيْرِ عَلَى أَنْ يَجْبُرَ الْأَمْرَ، لَكِنْ تُعْرَفُ فِي الْإِكْرَاهِ الْمَجْرَدِ، فَقَوْلُهُ:

أَجْبَرْتُهُ عَلَى كَذَا، كَقَوْلِكَ: أَكْرَهْتُهُ.